

شور خرد: تاریخ بسیار مختصر فلسفه چهار گوشه جهان

سارا قزلباش

این کتاب، از جمله کتاب‌های گزیده‌ای است که سعی دارد فلسفه جامع جهان را در چارچوبی کلی نگرانه، شرح و توضیح دهد. البته نویسندگان این کتاب، خود بر این نکته تأکید می‌کنند که هدف از نوشتن این کتاب مختصر، صرفاً برداشتی انسانی و شخصی از تصویر انتزاعی دنیای فلسفه ورزی می‌باشد. با این حال، مهمترین مسئله در یک نوشته فلسفی که هم چون دایرة المعارفی در راستای ارائه اطلاعاتی جامع، هر چند مختصر درباره فلاسفه و موضوعات مربوط به فلسفه آنها می‌باشد، این است که در ابتدا تعریف خود از فلسفه را ذکر کرده و با ارائه معیار مشخصی در این رابطه، با توجه به آن معیار، به معرفی فلاسفه و تبیین فلسفه آنان بپردازد. از این رو، حتی انتخاب فلاسفه و گنجاندن آنان در رده بندی فلاسفه معروف و تأثیر گذار جهان، خود امری مهم و اساسی در این گونه کتاب‌ها می‌باشد. در همین رابطه و نیز برخی موارد دیگر نقدهایی به این کتاب وارد است که به توضیح آن می‌پردازیم. همچنین، نقد مختصری نیز به ترجمه اثر نوشته می‌شود که البته از ارزش والای ترجمه منسجم کتاب نخواهد کاست.

نقدی بر ساختار بندی و محتوای کتاب

از آنجا که در یک نوشته فلسفی، باید پیشتر از همه چیز به تعریف فلسفه پرداخت، نویسنده در پیشگفتار در همان نخستین اشارات خود اظهار می‌کند که فلسفه به زعم وی، تاریخ خود آگاهی بشر و تأویل در جهان می‌باشد که به صورتی پویا، در جهت ارزیابی مجدد و دائمی تاریخ خود به پیش می‌رود. از این رو، حتی بررسی مختصر خود از تاریخ فلسفه را نیز نوعی فلسفی ورزی محسوب کرده است. با همین رویکرد، نخستین تاریخ اندیشه ورزی بشری، طبق جدول زمانی فلاسفه که در ابتدای کتاب نوشته شده است، از ابراهیم (۱۹۰۰ ق م) آغاز شده و به فلاسفه معاصر می‌رسد. به گفته نویسندگان کتاب، ابراهیم اولین انسان یکتاپرستی بوده است که در مورد یک خدای واحد و حقیقت نهایی سخن گفته است. این اندیشه، نوعی فراروی از افکار روزمره و غالب بشر آن زمان بوده است که تحولی را در اندیشه انسانی اعصار بعدی ایجاد کرده است. البته این اظهار نظر را می‌توان به عنوان نوعی دیدگاه شخصی و حتی فلسفی به اندیشه و فلسفه پذیرفت، ولیکن در این میان، نوعی در هم آمیختگی و عدم انسجام غیر متعارف در گزینش و چینش فلاسفه مشاهده می‌شود که کمتر در کتب مربوط به تاریخ فلسفه مشاهده می‌شود. برای نمونه، در این رده بندی، آخناتون (۱۴۰۰ ق. م) پادشاه مصر به عنوان یک فرد یکتاپرست، دومین فیلسوف و اندیشمند تاریخ فلسفه محسوب شده و پس از او نیز موسی (۱۲۰۰ ق. م) و داوود (۱۰۰۰ ق. م) به عنوان فلاسفه مهم معرفی شده‌اند. با نگاهی به این افراد مشخص می‌شود که همه آنها یکتاپرستانی بوده‌اند که بنا بر نوشته‌های تاریخی، به ترویج آیین یکتاپرستی در بین مردمان هم عصر خود می‌پرداخته‌اند، ولیکن بنا بر کتب تاریخی و به ویژه دینی، نوح پیشتر از این افراد به ترویج آیین یکتاپرستی پرداخته و طبیعتاً می‌توان نام او را نیز به عنوان یک فرد مؤحد در این فهرست وارد کرد. دلیل اینکه ابراهیم به عنوان اولین یکتاپرست و فیلسوف معرفی می‌شود، مشخص نبوده و واضح است که نام فلاسفه دیگری را نیز می‌توان ذکر کرد. همچنین در مورد فلاسفه معاصر نیز فردی چون مالکوم ایکس، مبارز آزادی خواه سیاه پوست آمریکایی، در رده فلاسفه قرن حاضر قرار گرفته است، در حالی که وی همواره به عنوان یک فرد آزادی خواه انقلابی شناخته شده و تاکنون او را به عنوان یک فیلسوف معرفی نکرده‌اند. البته این در حالی است که نام افرادی چون فوکو و پل تیلیش در فهرست فلاسفه معاصر دیده نمی‌شود، در حالی که آنها نیز اندیشه ورزانی بوده‌اند که بر اندیشه معاصر خود تأثیر گذاشته‌اند. البته از آنجا که معمولاً در کتب غربی به طور کامل و با دقت به فلاسفه مسلمان ایرانی پرداخته نمی‌شود، دیگر از اینکه نام فلاسفه‌ای چون فارابی و سهروردی و حتی ملاصدرا در فهرست فلاسفه این کتاب



شور خرد؛

رابرت سالمن، کتلین هیگیز؛

کیوان قبادیان؛

تهران: اختران،

۱۳۸۷.



مؤلف کتاب، اندیشه انسان شناختی نیچه را در پیوند با نظریه تکاملی داروین قرار داده، که البته از نظر زمانی در پی هم قرار دارند، و نظریه ابرانسان نیچه را تداوم نظریه تکاملی داروین و شاید هم راه حل آن معرفی کرده است.

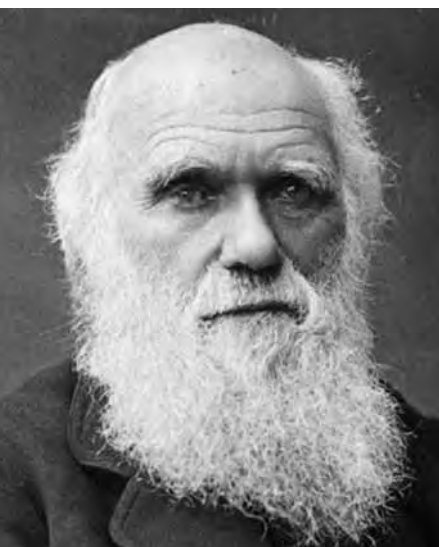
نوشته نشده است، نباید تعجب کرد. در واقع، این نوع فهرست بندی فلاسفه، حتی نوع تعریف نویسندگان کتاب از فلسفه را نیز زیر سؤال برده و جامع نگری آن را که فلسفه را نوعی فراروی از امور روزمره در حیات بشری می‌داند، مخدوش ساخته است، در حالی که این کتاب، هنر، سیاست و دیگر علوم انسانی را نیز به گونه ای فلسفه محسوب کرده، چنانکه گاندی از جمله فلاسفه معاصر معرفی شده است. در حقیقت، با توجه به این نوع گزینش، می‌توان نام بسیاری از افراد دیگر را نیز ذکر کرد که می‌توانست در فهرست فلاسفه کتاب قرار بگیرند. این نوع گزینش فلاسفه، ظاهراً ترکیب پیچیده ای از فلاسفه و تعریف مبهمی از فلسفه را به نمایش می‌گذارد.

در صفحه ۱۹ نویسندگان کتاب، خود تلویحاً در توجیه این تألیف نامأنوس چنین اظهار می‌کنند که فلسفه، گنجینه ای از واژگان زبانی و مفاهیم انتزاعی و آگاهی بخشی است که در زندگی روزمره انسانی ظهور می‌یابد. از این رو، اندیشه ورزی در حوزه مذهبی، که با توجه به رویکرد تاریخی مؤلف، آغاز اندیشه ورزی بشر بوده است، فرهنگ، طبیعت و انسان، هر کدام به طور یکسانی فلسفه محسوب می‌شوند.

بدیهی است که چنین رویکردی به فلسفه، حوزه پیدایش و ظهور آن را گسترش داده و آن را منحصر به یونان و جهان مغرب زمین نمی‌سازد، اگر چه در این کتاب به این نکته اشاره شده است که مطالب آن، با چشم اندازی غربی نوشته شده است. در این میان، به گفته مؤلف، فلسفه مکتوب، از هند آغاز شده و هندوئیسم به عنوان یک مکتب دینی اولیه، به عنوان نخستین ظهور اندیشه ورزی معرفی می‌شود. در صفحه ۲۱ در تبیین این امر اظهار شده است که هندوئیسم، میراثی غنی از حوزه تأمل و بینش‌های عمیق نسبت به راه و رسم دنیا را در بر می‌گیرد. طبق همین دیدگاه، اندیشه یکتاپرستی عبرانیان باستان، ریشه تمدن غربی محسوب شده و سفر آفرینش تورات به عنوان یکی از مهمترین کتب فلسفی جهان معرفی شده است. به زعم نویسندگان کتاب، اندیشه یکتاپرستی موجود در میان عبرانیان باستان، راه را برای اندیشه ورزی فلاسفه یونان، در مورد امر واحد مطلق و منشأ هستی گشوده و نوعی فراروی از اندیشه متعارف و زندگی روزمره محسوب می‌شده است. از این رو، تأمل در لوگوس (خرد و نظم نهفته و ثابت در هستی)، محور تأملات فلاسفه اصلی ادوار بعدی را شامل گشته است. در اینجا باید به روش تألیف غیر متعارف نویسندگان کتاب اشاره کرد که تأمل در مورد فلسفه و فلسفه ورزی مکتوب و اصیل را نه از تاریخ فیلسوفان بزرگ یونان، بلکه از تاریخ اندیشه ورزی تاریخی آغاز کرده است که البته همین امر می‌تواند به گستردگی مطلب بیفزاید و سؤالاتی را در مورد منشأ و نقطه آغاز تاریخ اندیشه مطرح کند. آیا بنابر تاریخ اندیشه بشری، نمی‌توان پیش زمینه ای برای اندیشه هندوئیسم ارائه کرد و چرا مؤلف کتاب به ذکر تاریخی روشنی در این زمینه نپرداخته و به اشارهای روایت گونه و مبهم بسنده کرده است؟ اگر نگاه مؤلف کتاب، نگاهی تاریخی بوده است، پس می‌بایستی با جستار تاریخی دقیق تری به بحث اندیشه ورزی بشری پرداخته و تنها به مطالعه بخش خاصی از تاریخ و ذکر حدودی از آن اکتفا نمی‌شد. اگر این گزینش و روایت را نه تاریخی، بلکه صرفاً امری دلخواهی و عقیده‌ای شخصی محسوب کنیم، طبیعی است که این نوشته فلسفی، ارزشی علمی نخواهد داشت. لذا پرسش اصلی این است که معیار انتخاب فلاسفه و همچنین مکاتب فلسفی ذکر شده در کتاب دقیقاً چه بوده است؟ به نظر می‌رسد گشاده نظری مؤلف در رویکرد به فلسفه و حوزه فلسفی، به نوعی وی را در چارچوب تنگ نظری تاریخی و حتی اطلاعاتی قرار داده و وسعت دید وی را مخدوش ساخته است. با این حال، رویکرد وی را باید نوعی جسارت تاریخی نیز در تاریخ فلسفه به حساب آورد که در چینه جدیدی برای جستار تاریخی فلسفه بشری گشوده است.

جامعیت بخشیدن به اندیشه ورزی انسانی در مقیاس وسیع جهانی و فراتر از محدوده‌های متعارف فلسفی در یک کتابچه خلاصه شده، طبیعی است که درج مطالب مربوط به اندیشه بشری را گزینشی ساخته و انتقادات زیادی را در مورد نوع گزینش و علل آن وارد می‌سازد. برای نمونه، در این کتاب، در بخش مربوط به اندیشه اسلامی، بیش از آنکه کلام اسلامی و یا حتی اندیشه یکتاپرستی آن مورد توجه و تفحص قرار گیرد، به طور مختصر به مفهوم عدالت اقتصادی و اجتماعی نهفته در آموزه‌های اسلامی و نیز مبانی فقهی آن پرداخته شده است.^۱ یا اینکه در بخش مربوط به اصلاحات دینی در اروپا در طی قرن ۱۶م، بخش اومانستی تفکر اصلاح گرایانه بیش از دیگر موارد مهم مورد توجه اصلاح گرایان، مورد تأکید قرار گرفته و لوتر، و نه حتی تسوینگلی (یکی از رهبران اصلاح گرا که تمایلات اومانستی صریحی داشت)، تلویحاً هم چون یک فرد اومانست معرفی شده است.^۲ این اظهارات در مورد تاریخ اصلاحات دینی، با توجه به اهمیت احساس و ایمان شخصی در موضوعات مذهبی نزد اصلاح گرایانی چون لوتر بیان گردیده است، ولیکن در این میان، اشاره ای به تمایز میان این اندیشه و فردگرایی اومانستی ای که لوتر به شدت با آن مخالف بود نشده و حدود و مرزهای آن دو، در نظر گرفته نشده است.

موضوع دیگری که در تألیف تاریخی - فلسفی این کتاب دیده می‌شود، پردازش بسیار سطحی به تأثیرگذارترین اندیشه‌های فلسفی می‌باشد. برای نمونه، در بخشی از کتاب که در مورد تأثیر شوپنهاور بر اندیشه رمانتیسم و رمانتیک‌ها نوشته شده، هیچ گونه اشاره ای به نوع ارتباط بین این دو تفکر و مشترکات فکری شوپنهاور و مکتب رمانتیسم و به ویژه اندیشه‌هایی که رمانتیک‌ها از فلسفه وی اخذ کرده اند، نشده و کیفیت این ارتباط کاملاً نادیده گرفته شده است. در حالی که





بنا به نگرش جامع نگرانه مؤلف، می‌بایستی اشاره ای هر چند مختصر به دیدگاه‌های مشترک بین این دو تفکر و تأثیر آن دو بر هم می‌شد. در این میان، بیش از آنکه حتی برداشتی تاریخی صورت بگیرد، تنها اشاره ای روایت گونه و اخباری در حد اطلاعات عمومی به این امر شده است.^۲

نکته قابل توجه این است که روایات تاریخی این کتاب در حوزه فلسفه، به دور از استعاره‌ها و پیچیدگی‌های متعارف فلسفی و به گونه ای شیرین و تا حدودی قابل پیگیری روایت شده و البته بیشتر تلاش شده است تا در این میان، انسجام تاریخی مطالب تا حد امکان و حتی تا حد ایجاد پیوندی نه چندان مستند و قابل پذیرش بین تفکرات فلسفی گوناگون، حفظ شده و روایت داستان گونه کتاب، از لحاظ آغاز و پایان زمان مند و مکان مند مطالب فلسفی ذکر شده، قابل فهم باشد. چنانکه برای نمونه، در صفحه ۱۶۸، بخش مربوط به فلسفه نیچه، مؤلف کتاب، اندیشه انسان شناختی نیچه را در پیوند با نظریه تکاملی داروین قرار داده، که البته از نظر زمانی در پی هم قرار دارند، و نظریه ایرانیان نیچه را تلازم نظریه تکاملی داروین و شاید هم راه حل آن معرفی کرده است. در حالی که این نوع ارتباط بی‌واسطه و تنگاتنگ میان این دو نظریه، بعید به نظر می‌رسد و یا حداقل، به این صراحت نمی‌باشد. از گفتار مؤلف در این مورد، این گونه برداشت می‌شود که گویی نیچه نظریه ایرانیان را در راستای ارائه راه حلی برای نظریه تکاملی داروین اظهار کرده و ابر انسان را نوع تکامل یافته انسان معرفی کرده است. در واقع، با توجه به همان روایت تاریخی داستان گونه، بسیاری از تضادهای فکری میان اندیشه‌های مختلف و گوناگون فلسفی و نیز تناقضات اساسی موجود میان مهم ترین ساختارها و موضوعات فلسفی نادیده گرفته شده و بیشتر، محتوای روایی مطالب و تا حدودی نیز پیشرفت‌های فکری بشر تاریخی مورد توجه قرار گرفته است. حتی اگر فلسفه را امری تاریخی و در حال پیشرفت در نظر بگیریم، این امر توجیهی برای نادیده انگاشتن تناقضات موجود و تضادهای حل ناشدنی اندیشه بشری و حتی مخاصمات فکری فلسفی نمی‌شود.

نقد مختصری بر ترجمه کتاب

در انتها نیز باید به ترجمه اثر اشاره کرد که به حق شیوا و رسا بوده و با توجه به سبک روایت گونه کتاب، انسجام مطالب ذکر شده، کاملاً در ترجمه کتاب مورد توجه قرار گرفته است. ولیکن در پاره ای از موارد، ترجمه برخی اصطلاحات اساسی در فلسفه برخی از فیلسوفان بزرگ، بسیار گزینشی و تا حدودی مبهم به نظر می‌رسد که در اینجا مترجم محترم می‌توانست لغت انگلیسی آن را درج نماید تا خواننده خود با رجوع به اصل کلمه، مطلب را درک کند. برای نمونه، در بخش مربوط به فلسفه هوسرل، ترجمه یکی از مهمترین واژگان در فلسفه هوسرل، به گونه ای مبهم صورت گرفته است. چنانکه در تعریف فلسفه پدیدارشناسی هوسرل، نوشته شده است که دیدگاه پدیدارشناسانه، از طریق یک رشته "فروکاست‌های" پدیدارشناسانه حاصل می‌شود که ویژگی‌های اصلی یا معانی آگاهی را توصیف می‌کند.^۳ بدیهی است که واژه "فروکاست"، مهمترین واژه در این تعریف می‌باشد که باید با دقت بیشتری ترجمه شده و یا حداقل اشاره ای به اصل آن می‌شد. البته خوانندگان کتب فلسفی، منظور نویسنده را از این واژه درک کرده و معمولاً نیز آن را "تعلیق حکم" یا "در پراگماتر قرار دادن" ترجمه می‌کنند، ولیکن خوانندگان عام کتاب، طبیعی است که منظور نویسنده از این واژه مهم فلسفی را به صراحت ندانسته و درک درستی نیز از فلسفه هوسرل نخواهند داشت. در حقیقت، این امر با سبک روایت گونه و ساده کتاب که تقریباً برای خوانندگان عام تاریخ فلسفه و اندیشه ورزی نوشته شده، سازگار نبوده و بایستی دقت بیشتری در انتخاب کلمه جایگزین آن در فارسی صورت می‌گرفت.

نکته نهایی

به طور کلی، کتاب مزبور، کتاب جامع نگری در حوزه فلسفه می‌باشد که دقیقاً مشخص نیست برای چه خوانندگانی مفید است. زیرا برخی تأملات پیچیده فلسفی ذکر شده در این کتاب، آن هم بدون ذکر مطالب مقدماتی، خواندن آن را برای خواننده عام دشوار ساخته و تنها با خواندن برخی کتاب‌های مقدماتی دیگر قابل فهم می‌باشد. از سوی دیگر نیز، برای مخاطبان آشنا به فلسفه و دانشجویان فلسفه نیز کتاب چندان مفیدی به نظر نمی‌رسد. زیرا به قدری خلاصه و مجمل است که بر اطلاعات فلسفی آنان نخواهد افزود و این مطلب به قدر کافی نوشته پشت جلد کتاب را مورد تردید قرار می‌دهد. ولیکن به طور کلی، یکی از محاسن تألیف این کتاب، در رویکرد مؤلف به اندیشه ورزی بشری است که می‌تواند تعریف جدیدی از فلسفه ارائه داده و گستره دیدگاه فلسفی را به بخش‌های پیچیده تر و عظیم تری از دانش و خرد بشری سوق دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. شور خرد: تاریخ مختصر فلسفه چهار گوشه جهان، ص ۹۹.
۲. همان، ص ۱۱۳.
۳. همان، ص ۱۶۱.
۴. همان، ص ۱۸۳.

نام افرادی چون
فوکو و پل تیلیش
در فهرست
فلاسفه معاصر
دیده نمی‌شود،
در حالی که آنها نیز
اندیشه ورزانی بوده‌اند
که بر اندیشه
معاصر خود
تأثیر گذاشته‌اند.